



ما بعد الطبيعة كانت
ديالكتيك يا حيران

برای هر کس که به تاریخ فلسفه - و حتی تاریخ تفکر - اشتغال دارد، توجه به سرگذشت و تقدیر مابعدالطبیعه (متافیزیک) به ویژه در سنت تفکر غربی اجتناب‌ناپذیر است. این سنخ از تفکر نه فقط عوالم نظری، بلکه عالم عینی، سیاست و اجتماعیات و اقتصاد بشر را راه برده است. تاریخ مابعدالطبیعه، تاریخ بشری است که از ساحتی به ساحتی دیگر منصرف شده است و حتی در آن جا که این صورت از تفکر به نقد کشیده است، نهایتاً به تقویم و تقویت آن انجامیده است و شاید سبب اصلی این امر، آن است که نگاه از درون به مابعدالطبیعه، سنت غربی شده است، نه نگاه از بیرون و اگر تفکر امروز حقی از جانب نیچه برگردن دارد، بی تردید مدیون نگاهی است که آن متفکر، فارغ از سنت‌های معمول تفکر غربی، به عرصه متافیزیک داشته است. آیا نظرگاه کانت نسبت به مابعدالطبیعه می‌تواند مضمون این قاعده باشد یا خیر؟

این نوشتار در اصل شامل دو قسمت است و قسمت اول آن به قصد تحلیل و آزمون - و نه ضرورتاً اثبات - فرض اول آن در حوزه تفکر مابعدالطبیعی مغرب زمین به استناد رویکرد ایمانوئل کانت در این زمینه تقریر گردیده است؛ اما این دو فرض عبارت‌اند از:

۱- نقادی کانت نسبت به مابعدالطبیعه مبتنی بر نگاهی است از درون و در ساحت مابعدالطبیعه، نه نگاهی از بیرون و لذا ناخواسته مؤدّی به تأسیس مابعدالطبیعه‌ای دیگر در عرض سایر نظام‌های مابعدالطبیعی در سنت تفکر غربی گردیده و از این رو جایی را در تاریخ متافیزیک برای خود باز می‌کند و حتی بالاتر از این به تکوین صورتی خاص از تفکر مابعدالطبیعی مدد رسانده و قوام بخش آن می‌شود.

۲- اگر تقدیر تفکر مابعدالطبیعی بالمآل به نوعی بحران در تفکر پیونده خورده است، این تقدیر قابل تسری و تعمیم به تمامی نظام‌های مابعدالطبیعی - به معنای عام کلمه نیست. هنوز هم هستند برخی از رویکردهای فلسفی - عرفانی که با گذشت زمان هم‌چنان قابلیت پاسخ‌گویی به برخی از پرسش‌های اصلی و اصیل بشر در عصر حاضر را دارند و بنابراین در این‌که تقدیر تمامی نظام‌های مابعدالطبیعی یکسان است می‌توان تردید کرد. به منظور تحلیل و بررسی فرض نخست، لازم است

مقدمتاً به اصلی‌ترین عناصر نقادی کانت در نسبت با مابعدالطبیعه نظر کنیم و از رهگذر آن تأسیس و تحکیم نوعی از متافیزیک را که مسبوق به تأملات معرفت‌شناسانه است استنتاج نماییم. کانت در دو اثر اصلی خود در حوزه عقل نظری یعنی «نقد عقل محض» (۱۷۸۱) و «تمهیدات» (۱۷۸۳)، اهتمام اصلی خود را متوجه بررسی امکان معرفت پیشینی در عرصه مابعدالطبیعه - در قیاس با دو عرصه ریاضیات و طبیعیات - نموده است. مبدأ بحث کانت در تمایز میان احکام تحلیلی و ترکیبی قرار دارد که دیباچه «نقد عقل محض» و بندهای نخستین «تمهیدات» به این مطلب اختصاص یافته است. این تقسیم‌بندی که مصداقی از اصول موضوعه تفکر کانت است راه را بر بررسی امکان ریاضیات محض و طبیعیات محض می‌گشاید، یعنی تحقیق در این‌که احکام این دو حوزه از معرفت بشری از سنخ احکام تألیفی ماتقدم است یا خیر و پس از آن‌که ایجاباً چنین علومی اثبات می‌شود، امکان مابعدالطبیعه محض بررسی می‌شود. بخش معضل و دشوار دیالکتیک^۱ استعلایی در «نقد عقل محض» (از شماره ۲۹۳ الف تا ۷۰۵ الف) و حدود بیست بند از «تمهیدات» (از بند چهارم تا شصتم همراه با ضمایم) به چند و چون و تشکیک در مابعدالطبیعه جزمی و تدارک مابعدالطبیعه علمی اختصاص یافته با این تفاوت که روش کار در اثر اول تألیفی (یا پیشرفتی)^۲ و در اثر دوم تحلیلی (یا بازگشتی)^۳ توصیف شده است.^۴ بدون ورود در کلیات متدولوژی کانت که به تفصیل در دو بخش حیات و تحلیل استعلایی کتاب «نقد عقل محض» آمده - و بیان حتی امهات این دو بخش در نوشتار حاضر ممکن نیست - و بدون ورود در جزئیات بخش دیالکتیک استعلایی، تنها به ذکر اصول نظرگاه کانت در این زمینه اکتفا کرده، بحث را پی می‌گیریم. اگر مطالعه آثار هیوم برای کانت الهام‌بخش است، اما از سوی دیگر شرایط و مقتضیات عصر روشنگری،^۵ آن هم در سنت تفکر آلمانی و فداست و حرمت علوم طبیعی - و به ویژه نزد کانت فیزیک نیوتن - در رویکرد کانت نسبت به چگونگی حصول معرفت و نحوه اعتبار و ایقان علم و باور به تزلزل دعاوی عصری و تاریخی متافیزیک و تشکیک در مبانی آن مؤثر بوده است.

اگر چه عالم ذوات معقول و امور نفس الامری فضای تاریکی است که علم ما بدان راه ندارد اما در عین حال تجارب ممکن ما در ذیل فرض همین عالم قابل توجیه است

تبادل که از زمره صورت‌های ماتقدم فاهمه است، صرفاً بر ماده حاصله از شهود حسی قابل اطلاق است و تجاوز از این شرط و همبستگی نتیجه‌ای جز جدل و توهم ندارد.^{۱۴} در اثر همین خطای عقل است که به نظر کانت متناسب با سه تصور استعلایی «نفس» و «جهان» و «خداوند» احکامی در عرصه ذهن نقش می‌بندد که به ترتیب می‌توان آنها را مجموعه‌ای از «مغالطات عقل محض»،^{۱۵} «تعارض عقل محض»^{۱۶} و «ایده‌آل عقل محض»^{۱۷} نامید.^{۱۸} مغالطه عقل محض عبارت است از تلاش عقل برای وصول به واقعیتی که موضوع تمامی محصولات فکر واقع شود و یا به عبارت خود کانت اثبات «من متعالی»^{۱۹}. تعارض عقل محض عبارت است از تلاش عقل برای تصور امری نامشروط که خود شرط امر دیگری واقع شود و در این مسیر عقل مواجه با چهار دسته قضایای جدلی الطرفین می‌شود که اعتبار آنها نزد عقل بالسویه است و در نتیجه به نوعی حالت تعارض^{۲۰} گرفتار می‌شود.^{۲۱} و بالاخره ایده‌آل عقل محض عرصه‌ای است که عقل می‌کوشد برای عالی‌ترین مرتبه کمال و مبدأ اعلائی تمامی موجودات - یعنی خداوند - واقعیتی عینی دست و پا کند که صورت منطقی و استدلالی آن، براهینی است که در تاریخ مابعدالطبیعه به منظور اثبات وجود خداوند اقامه شده و کانت آنها را در سه دسته دلایل وجودی، جهان‌شناختی و کلامی - که دو نوع اخیر به نوع اول قابل تحویل‌اند - جای داده و به نقد آنها می‌پردازد.^{۲۲} فصل مربوط به تعارض عقل محض هم در کتاب «تهدیدات» و هم در کتاب «نقد عقل محض» نسبت به دو فصل دیگر حجم بیشتری دارد و از نظر کانت تعارض عقل محض گذشته از بسط ذاتی موضوع آن، به گونه‌ای است که «اینک ما شاهد حیرت‌انگیزترین پدیده عقل آدمی هستیم که نظیر آن در هیچ مورد استعمال دیگری از عقل مشهود نیست... [و] اگر در واقع نقادی ناگزیر خود را نادیده انگاریم، تضاد دور از انتظاری پیدا می‌شود که رفع آن هرگز به طریقه جزمی معمول، ممکن نیست، چرا که می‌توان هم وضع و هم وضع مقابل را با دلایلی بالسویه بدیهی و واضح و خدشه‌ناپذیر - که من خود صحت همه آنها را تضمین می‌کنم - اثبات کرد و بدین سان عقل می‌بیند که در خودش، علیه خودش، دو دستگی به وجود آمده و این

جزمیت و شکاکیت دو چیزی است که کانت از آن تبری می‌جوید: «در عین ملالت از مذهب جزم که به ما هیچ نمی‌آموزد و هم از شکاکیت که هیچ نویدی نمی‌دهد... چه می‌توانیم کرد جز این که این پرسش نقادانه را که با پاسخ آن می‌توانیم به راه و رسم آینده خود انتظام بخشیم مطرح سازیم که آیا مابعدالطبیعه اصولاً ممکن است؟»^{۲۳} مابعدالطبیعه حاصل فراروی عقل از حدود پدیدارها یعنی از حدود متعلقات تجربه ممکن است و همان طور که حس و فاهمه به عنوان دو منبع شناسایی ممکن و معتبر، مقید به صورت‌های پیشینی و مقدم بر تجربه‌اند، عقل نیز به عنوان سرچشمه معرفت مابعدالطبیعی، مقید به تصورات پیشینی یا به اصطلاح خودش تصورات استعلایی^{۲۴} خاص خود، یعنی نفس و جهان و خداوند است.^{۲۵} با ابثنا به همین تصورات استعلایی - که نباید آنها را «فطری» قلمداد کرد - و تمسک به اشکال اصلی قیاس،^{۲۶} یعنی اشکال حملی و شرطی و انفضالی، عقل احکامی را صورت می‌بخشد که وجه مشترک آنها، ویژگی دیالکتیکی و به تعبیری روان‌تر حالت بلاتکلیفی و عدم تیقن آنهاست. شوق و کشش طبیعی عقل برای جست‌وجوی امری مطلق، نامشروط و برخوردار از تمامیت کمال نه تنها مذموم، بلکه حتی برای وحدت بخشیدن به تجربه لازم و ضروری است.^{۲۷} تجربه به خودی خود چیزی جز مجموعه‌ای از امور متکثر و نامتجانس را عرضه نمی‌کند و حداکثر آن است که شهود تجربی - یعنی اعمال صورت‌های ماتقدم زمان و مکان - بهره‌ای از وحدت و تجانس را به ماده داده شده اعطا می‌کند، ولی امکان تجارب بعدی و عدم امتناع و کفایت به تجارب فعلی در پرتو همین کشش عقل به سوی امر نامشروط امکان‌پذیر است.^{۲۸} تا این جا ظاهراً دخالت عقل موجه و ممدوح است، اما از نظر کانت شکل از زمانی آغاز می‌شود که عقل با استفاده متعالی^{۲۹} از مقولات فاهمه، سعی در عینیت بخشیدن به تصورات خود و یافتن شأن نفس الامری و استقلال برای آنها می‌کند.^{۳۰} علت اصلی بروز وضع دیالکتیکی در مابعدالطبیعه، همین استفاده نابجای عقل از مقولات فاهمه‌ای است که کاربرد آنها صرفاً در محدوده امور زمانمند و مکانمند و مشروط و مقید به حدود پدیداری مجاز است. علیت و جوهر و

احتجاج کانت در دو ساحت دیگر دیالکتیک یعنی مغالطات و ایده آل عقل محض نیز بر پایه حدود و قلمرو معرفت پدیداری فاعل شناسا صورت می‌بندد و ناخواسته ویژگی‌های معرفت پدیداری به عرصه متافیزیک تسری داده شده است

حداقل تناقض آمیز و متعارض نشان داده است اما از انتشار کتاب «نقد عقل محض» هنوز چندی نگذشته بود که در فاصله سال‌های ۱۷۸۱ تا ۱۷۸۲ در مجلات علمی آن عصر مقالاتی در نقد مطالب آن کتاب منتشر شد و اصلاً کانت انتشار کتاب «تمهیدات» در سال ۱۷۸۳ را پاسخی به برخی از آن نقدها و به قول خودش سوء فهم‌ها خوانده است.^{۲۵} مواضع برخی معاصران او نظیر فیخته و شلینگ و بالاخره هگل نیز ناظر به برخی عناصر فلسفه نقادی و به ویژه مخالفت صریح آنها با دیالکتیک استعلایی وی بود. گفتیم که کانت با نظر به رونق و اتقان علوم نظیر طبیعیات و ریاضیات و خصوصاً فیزیک نیوتن درصدد یافتن علل رکود و توقف و تشکیک در مابعدالطبیعه بوده است و اتفاقاً همین ابثنا بر علم طبیعی است که مخالفت‌های معاصران و اخلاف او را برمی‌انگیزد. در نظر آنان کانت ویژگی‌های علوم تجربی و از جمله محدودیت آنها را به مابعدالطبیعه تسری و تعمیم داده است؛ به راستی تعارضات عقل محض، تعارض ناشی از تناهی و محدودیت طبیعیات است یا مابعدالطبیعه؟ محتوای چهار دسته از تعارضات که به ترتیب عبارت‌اند از بررسی آغاز زمان و مکانی عالم، بساطت یا ترکب عالم، وجود یا عدم علت مختار در عالم و بالاخره وجود یا عدم علت‌العلل در عالم،^{۲۶} بر محدودیت کدامین عرصه معرفت بشری دلالت دارد؟ از نظر منتقدان کانت، ابثنا بر علم طبیعی برای تعیین تکلیف مابعدالطبیعه و قرار دادن طبیعیات به عنوان ملاک و معیار آن دیگری نه به لحاظ روش و به لحاظ غایات نمی‌تواند صحیح باشد. بنابراین تعارض عقل محض نه ناشی از متن مابعدالطبیعه، بلکه ناشی از بن‌بست همیشگی قضایا و احکام علم تجربی است که خواه‌ناخواه آن را نیازمند به نوعی مابعدالطبیعی می‌نماید. گویی حجیت و اقتدار علم طبیعی آن قدر در نگاه کانت برجسته شده بود که به تنهایی می‌توانست ملاک اعتبار مابعدالطبیعه قرار گیرد. اتفاقاً احتجاج کانت در دو ساحت دیگر دیالکتیک، یعنی مغالطات و ایده آل عقل محض نیز بر پایه حدود و قلمرو معرفت پدیداری فاعل شناسا صورت می‌بندد و ناخواسته ویژگی‌های معرفت پدیداری به عرصه متافیزیک تسری داده شده است. کانت دغدغه شکاکیت و گسترش آن را دارد و گر چه

وصفی است که شکاکان را به وجد می‌آورد، اما - فیلسوفان نقاد را می‌باید به نگرانی و تأمل وادارد.»^{۲۲} صرف نظر از چند و چونی که درباره استدلال کانت در ذیل سه فصل مذکور از سوی منتقدان معاصر کانت و پس از او صورت گرفت، تنها به این نکته اشاره کنیم که تلاش کانت در بخش دیالکتیک استعلایی، حصول این نتیجه است که امکان مابعدالطبیعه محض یا امکان مابعدالطبیعه‌ای که مشتمل بر قضایای تألیفی یا تقدم (با لحاظ اعتبار عینی آنها) باشد، منتفی است. عنوان تفصیلی کتاب «تمهیدات»، یعنی «مقدمه بر هر مابعدالطبیعه آینده که به عنوان یک علم عرضه شود» مشتمل بر دیدگاهی است که می‌خواهد مابعدالطبیعه را تا حد یک استعداد و تمایل طبیعی^{۲۴} کاهش دهد^{۲۵} و در این میان جداکثر کارکرد تصورات عقل محض (تصورات استعلایی) آن است که «مبدأ وحدت سیستماتیک اعمال فاهمه باشد... و فایده آن وحدت این است که تجربه راه، تا حد امکان، در درون خود آن به تمامیت نزدیک کند.»^{۲۶}

بنابراین کاربرد تصورات استعلایی بنا بر اصطلاح خود کانت، کاربرد «تنظیمی (نظام‌بخش)»^{۲۷} آنها در عرصه شناسایی است نه کاربرد «تقویمی (قوم‌بخش)»^{۲۸} آنها.^{۲۹} در واقع وضع دیالکتیکی عقل محض در ظهور کاربرد قوم‌بخش این تصورات معنا پیدا می‌کند. کانت در جای دیگر، خاصیت تصورات استعلایی را تعیین مرزهای عقل محض و تفکیک دو عالم پدیدار و نفس الامر^{۳۰} دانسته است.^{۳۱} اگر چه عالم ذوات معقول و امور نفس‌الامری، فضای تاریکی است که علم ما بدان راه ندارد، اما در عین حال تجارب ممکن ما در ذیل فرض همین عالم قابل توجیه است. در نظر کانت، فرض عالم مؤمن، اجتناب‌ناپذیر است، زیرا صرف تصدیق امر پدیداری، متضمن قبول جنبه نفس‌الامری آن است، هر چند که به حقیقت آن آگاهی نتوان یافت.^{۳۲} مهم‌ترین مصداق این ذوات، تصور خداوند است که به نظر کانت، تصدیق به وجود آن از طریق تمثیل^{۳۳} - ولی به معنای خاصی که کانت مراد می‌کند - میسر است.^{۳۴}

ظاهراً در نظر کانت این نقادی وسیع و گسترده کار مابعدالطبیعه جزمی را یکسره ساخته و برای همیشه کاوش نظری در حوزه مسائل مابعدالطبیعی را بهبود و یا

ظاهراً با گذار از مابعدالطبیعه جزمی

«باید منتظر تولد دوباره مابعدالطبیعه بود،

زیرا مابعدالطبیعه یکی از ضروریات حیات آدمی است.»

از پیش تأسیس نوعی مابعدالطبیعه را ایجاد می‌کرد که قدرت جذب و انحلال تمامی ثنویت‌ها را در خود داشته باشد. ایده‌آلیسم و مابعدالطبیعه هگل تکمیل پروژه ناتمام کانت بود، هر چند که اگر کانت «پدیدارشناسی روح» و «عقل در تاریخ» هگل را می‌دید، از این که آنها را اخلاف معنوی وی بدانند، سخت برآشفته می‌شد. فلسفه‌های قرن نوزدهم و بیستم نیز طنین مابعدالطبیعه کانتی و هگلی را انعکاس می‌داد و حتی خارج از قلمرو آلمان، یعنی در آمریکا چارلز پیرس و جان دیویی از مابعدالطبیعه علمی و تجربی سخن می‌راندند. جالب آن که صاحبان فلسفه تحضلی و فیلسوفان زبان نیز خود را ملهم از نقادی کانت در باب مابعدالطبیعه می‌دانستند و البته هم‌چنان در تب و تاب تأسیس اشکالی از متافیزیک که مقوم علم تجربی باشد. در فرانسه نیز کسانی همچون برگسون، به دنبال گذار از تفکر ایستای مابعدالطبیعه علمی و وصول به یک تفکر پویا مبتنی بر شهود و حیات، عدم کفایت ایده‌آلیسم قرن نوزدهم را تبلیغ می‌کنند. پدیدارشناسی، فلسفه‌های تحلیلی و فلسفه‌های اگرستانس نیز در عین ناخرسندی از دستگاه‌های فلسفی و مابعدالطبیعی رایج، خود به نحوی به طرحی جدید از مابعدالطبیعه نظر داشتند.

نزد کسانی چون ادموند هوسرل، مابعدالطبیعه باید در تعریف و در روش دگرگون شود «این علم که ما آن را مابعدالطبیعه می‌نامیم، از «نقد» معرفت طبیعی در علوم - جزئی (تجربی) حاصل می‌شود.»^{۴۵} و بنابراین مابعدالطبیعه عبارت است از «علم پرسش نهایی و عالی»^{۴۶}. اگر چه بنا بر سنت کانتی، شیء فی نفسه در تاریخ‌خانه علم قرار دارد ولیکن باید بدانیم که «پدیدارشناسی هرگونه مابعدالطبیعه خاصی را که با شیء فی نفسه مبهم^{۴۷} سروکار دارد طرد می‌کند، ولی مابعدالطبیعه ... را نفی نمی‌کند.»^{۴۸} اعلام بحران در علوم توسط هوسرل فی الواقع نشانه وجود بحران در متافیزیک غربی است و به همین سبب زبان‌گزننده و البته تأمل برانگیز نیچه را برمی‌انگیزاند که: «ما روزی تمامی تلاش‌های مابعدالطبیعی را به شیطان می‌سپاریم، و البته مابعدالطبیعه را پیشاپیش.»^{۴۹} نزد نیچه راه رهایی از این بحران، تمسک به زبان شعر و گشایش عالم خیال و پرهیز از زبان تکلف‌آمیز مشتغلان به مابعدالطبیعه است. ملال از

باریک بینی‌های هیوم را برای رهایی از جزمیت می‌ستاید، لکن همواره نگران بسط شکاکیت و رسوخ آن به مبادی علوم است. «شکاکیت، نسخت، از درون خود مابعدالطبیعه و از جدل بی‌ضابطه آن سر برآورد»^{۳۷} ولی نفی مابعدالطبیعه نیز ما را در دام شکاکیت، ماده‌انگاری و جبرگرایی گرفتار می‌سازد.^{۳۸} در واقع نگرانی کانت از آن است که نفی مطلق متافیزیک دامن اصل علم و حتی اعتبار تجربه را نیز بگیرد و لذا خطر «آشفته‌گی در علوم» را خاطر نشان می‌سازد.^{۳۹} از این جاست که کانت به امکان تأسیس «مابعدالطبیعه علمی در برابر مابعدالطبیعه جزمی»^{۴۰} می‌اندیشد و با تبری از ایده‌آلیسم جزمی و ایده‌آلیسم شکاکانه، در سودای عرضه ایده‌آلیسم انتقادی^{۴۱} است. ایده‌آلیسم اخیر صورتی از مابعدالطبیعه است که تنها در برخی مبانی، روش و استنتاجات با صورت‌های دیگر این نحله تفاوت دارد، چنان که خود کانت معترف است «آنچه تاکنون تأسیس شده نمی‌تواند هیچ ذهن وفادی را ارضا کند، اما مابعدالطبیعه را یکسره کنار نهادن نیز محال است.»^{۴۲} و بنابراین ظاهراً با گذار از مابعدالطبیعه جزمی «باید منتظر تولد دوباره مابعدالطبیعه بود، زیرا مابعدالطبیعه یکی از ضروریات حیات آدمی است.»^{۴۳}

کانت ادعای نگاهی از بیرون به مابعدالطبیعه را دارد^{۴۴} و معاصران خود نظیر کریستیان ولف و بوم‌گارتن که در سنت تفکر لایب‌نیتزی قرار دارند را ملامت می‌کنند که از این نکته غفلت ورزیده‌اند. ظاهراً کانت بزرگترین کشف خود را که همواره از یادآوری آن به وجد می‌آید، در یافتن سرّ اتقان و اعتبار علوم، یعنی برخوردار شدن آنها از احکام تألیف ماتقدم می‌داند، اما می‌توان پرسید که به راستی تمایز مابعدالطبیعه جزمی از مابعدالطبیعه علمی در چیست؟ برای فضای شورانگیز و پرتحرک روشنگری در قرن هیجدهم، عرضه مابعدالطبیعه علمی می‌توانست طرح نوی برای امتناع ذهن متفکران آن عصر باشد، اما حتی دوستان و دوستاناران کانت را نیز قانع نکرد. فلسفه اخلاق فیخته و فلسفه هنر شلینگ و بالاخره دفاع سرسختانه هگل از صیوروت روح و فرهنگ و در واقع فلسفه تاریخ، در واقع نوعی تحدی به ایده‌آلیسم کانتی بود. از نظر هگل ثنویت‌های موجود در فلسفه کانت بیش

۱۱. تمهیدات، بند ۵۶.
12. transcendent
۱۳. تمهیدات، بند ۳۳.
۱۴. نقد عقل محض، ۶۵۰ الف / ۶۷۸ ب.
15. Paralogisms of pure reason
16. Antinomy of pure reason
17. Idea of pure reason
۱۸. نقد عقل محض، ۳۴۰ الف / ۳۹۸ ب.
۱۹. همان، ۳۹۹ ب.
20. antinomy
۲۱. همان، ۴۰۶ الف / ۴۳۳ ب به بعد.
۲۲. همان ۵۶۸ الف / ۵۹۶ ب به بعد.
۲۳. تمهیدات، بند ۵۲.
24. natural disposition
۲۵. تمهیدات، بند ۵۷.
۲۶. تمهیدات، بند ۵۶.
27. regulative
28. constitutive
۲۹. نقد عقل محض، ۶۷۱ الف / ۶۹۹ ب.
30. noumena
۳۱. تمهیدات، بند ۵۷.
۳۲. نقد عقل محض، ۵۴۵ الف / ۵۷۳ ب و تمهیدات، بندهای ۳۲ و ۵۷.
33. analogy
۳۴. نقد عقل محض، ۶۹۷ الف / ۷۲۵ ب.
۳۵. تمهیدات، مقدمه، بدن سوم.
۳۶. نقد عقل محض، ۴۱۲ الف / ۴۳۹ ب.
۳۷. تمهیدات، بند ۵۷ (ص ۲۰۳ ترجمه فارسی)
۳۸. همان، بند ۶۰.
۳۹. همان، بند ۵۷.
۴۰. همان، بخش پایانی (ص ۲۲۷ ترجمه فارسی)
۴۱. نقد عقل محض، ۶۸۹ الف و تمهیدات، ص ۲۳۳ ترجمه فارسی.
۴۲. تمهیدات، ص ۲۲۴.
۴۳. همان، ص ۲۴۲.
۴۴. تمهیدات، تبصره بند ۲.
45. Husserl, E. The Idea of Phenomenology, Trans. W. P. Alston, 1964, p. 18.
46. Husserl, E. Cartesian meditation, Trans. Cairns, 1960, p. 141.
47. absurd
48. Cartesian meditation, p. 156.
49. Nietzsche, F. The Birth of Tragedy, Trans. Kaufman, 1967, p. 25
50. ontological
51. Ontical inquiry
- Heidegger, M. Being and Time, Trans. J. Macquarrie, Harper, 1962, p. 31.
- ◆

تفکر مفهومی و مقوله‌ای و یافتن دوباره نسبت مستقیم و بی‌واسطه با وجود و عدم تقید در معرفت موجود و به تعبیر هیدگر گذار از معرفت آنتولوژیک^{۵۰} و رسیدن به معرفت آنتیک^{۵۱}، حکایت از آن دارد که حتی نقادی کانت نسبت به مابعدالطبیعه نیز در نهایت منجر به ظهور مابعدالطبیعه دیگری است که این بار یک خاصیت مهم دارد و آن توجیه و تعلیل و تقویم فیزیک نیوتنی است. این که اثر و خاصیت آن در اخلاق و دین چگونه بوده و هست، سلباً و ایجاباً نوشته‌اند و گفته‌اند و البته هم‌چنان تردید و تشکیک در آن راه دارد.

بررسی و تحلیل دومین فرض که در آغاز مقاله بدان اشاره شد را به فرصت و مجال دیگری می‌سپاریم و چنانچه نگارنده را توفیق دست دهد در مقاله‌ای مجزا بدان خواهد پرداخت.

منابع:

- Kant, Immanuel, Critique of pure reason, Trans. N. Kemp Smith, Macmillan, 1993.
- Heidegger, Martin, Being and Time, Trans. J. Macquarrie, Harper, 1962.
- Husserl, Edmund, The Idea of Phenomenology, Trans. Alston, 1964.
- Cartesian Meditation, Trans. Cairns, 1960.
- Nietzsche, F. The Birth of Tragedy, Trans. Kaufman, 1967.
- کانت، ایمانوئل، «تمهیدات»، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.

پی‌نوشت:

۱. از زمره واژه‌هایی که در طول تاریخ فلسفه تحول مفهومی گوناگون و حتی متضاد پیدا کرده است، همین واژه دیالکتیک است. از زمان افلاطون به این طرف، دلالت این واژه، بسته به نوع نظرگاه‌های فیلسوفان و نظام‌های فلسفی، تغییر یافته است و به همین دلیل انتخاب معادل «جدل» برای دیالکتیک مورد نظر کانت چندان مناسب به نظر نمی‌رسد. «جدل» به ویژه در سنت ارسطویی آن معنای سلبی و در مقابل «برهان» است و از جمله صناعات خصم به شمار می‌رود. دیالکتیک کانت هر چند معنای سلبی از آن افاده می‌شود، ولی دلالت بر وضعیتی می‌کند که عقل در اثر فراروی از پدیدارها، به نوعی حالت تحیر و سرگردانی و مسامحتاً حالت جدلی‌الطرفین دچار شده که راه خروج از آن نیز جز به مدد عقل معطوف به اراده یا اخلاق میسر نیست.

2. Progressive

3. regressive

۴. تمهیدات، بند پنجم.

5. Aufklärung به آلمانی

۶. تمهیدات، ترجمه فارسی، ص ۱۰۸-۱۰۹.

7. Transcendental Ideas

۸. نقد عقل محض، ۳۹۱ ب / ۳۳۴ الف و تمهیدات، بند ۲۳.

9. Syllogism

۱۰. نقد عقل محض، ۶۴۳ الف / ۶۷۱ ب.